

## اخلاص، مناط اصلی بین دین و اخلاق

ابراهیم رضایی\*

جعفر شانظری\*\*

### چکیده

ایصال نفس به امر نامتناهی که سرچشمه حقیقی اوست، در گرو انجام آیین مند تکلیف از سر حکمت است. این امر در سه ساحت انضباط پیشه‌وری، گذر پیروزمندانه و مؤدبانه از موقعیت اخلاقی و انجام منسک دینی، ظهور می‌یابد. زمانی که نفس، با پذیرش مشقت و ریاضت موفق می‌شود، استعداد های خود را فعلیت ببخشد، نور نهفته خود را آشکار ساخته است که سند ربانیت اوست. با وجود این، نور الهی نفس، به تحقق نمی‌پیوندد مگر آن‌که فرد مکلف، به هنگام

\*- استادیار گروه معارف قرآن و اهل بیت (علیهم‌السلام)، دانشکده اهل بیت (علیهم‌السلام)، دانشگاه اصفهان.

rezaeebrahim@yahoo.com

\*\* - دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه اصفهان.

shanazari@yahoo.com

تاریخ تأیید: ۱۳۹۳/۱۱/۰۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۸/۲۰

التزام خویش به انجام اعمال خاصه، بر شرط اخلاص مراقبت داشته باشد و از آن تخطی نورزد. به عبارت دیگر، خالصانه انجام دادن کارها، در هر سه ساحت نامبرده، عین تجلی نور ناظمه نفس است. شرط اخلاص، هم در ادای مناسک دینی حضور دارد و هم در آداب اخلاقی. بنابراین، اخلاص، در درجه اول، متعلق به خود نفس است و به نحوه عملکرد فاعلی بستگی دارد که ملتزم به ادای تکالیف است.

## واژه‌های کلیدی

حکمت، انضباط، پیشه، موقعیت اخلاقی، ادب، منسک، غریزه، سائقه، حس، اخلاص.

## مقدمه

تقسیم ارسطویی از حکمت، به سه شاخه حکمت نظری، حکمت عملی و فن، تقسیمی است که در فلسفه‌های شرق و غرب پذیرفته شده است و بسیاری از نظام‌های فلسفی بر پایه آن شکل گرفته‌اند. به موجب این تقسیم، منطق و الهیات در حوزه حکمت نظری، اخلاق و سیاست از زمره حکمت عملی و پیشه‌ها و زیبایی‌شناسی در قلمرو هنر قرار می‌گیرند. بر سیاق تناظر، عقل، در هر کدام از این سه حوزه، به سه عنوان مختلف ظاهر می‌شود؛ یعنی عقل نظری، عقل عملی و عقل زیبایی‌شناسی.

بخشی از منطق، توصیف مفصل این امر است که چگونه عالم خارج، در دستگاه مقوله‌مند عقل انسانی، به ادراک درمی‌آید و چگونه میان انسان و عالم

خارج، تطبیق و توفیق واقع می‌شود. عقل، به واسطه مقولات<sup>۱</sup> است که وجوه مختلف عالم را می‌شناسد و تصدیق می‌کند؛ البته نه به این معنا که مقولات، صرفاً ذهنی‌اند. عقل، در حیطه حکمت، امکاناتی در اختیار دارد که از پیش با عالم خارج سازگارند، نه آنکه از مقولات، همانا امکانات اوّلیه، به عنوان قوالبی استفاده کند، در جهت تغییر عالم خارج. غایت حکمت آن است که عقل یا به‌طور کلی دستگاه شناسایی انسان با عالم خارج یا اعمّ از آن، با متعلّق شناخت، متحد شود.

با وجود این، عقل، میرا از شرایط تناهی موجود در نفس و جسم، به اندیشه نمی‌پردازد و ویژگی‌های این سه، در شکل‌گیری احکامی که عقل صادر می‌کند، دخالت دارند. عقل، با استمداد از حواس پنجگانه ظاهری و دیگر حواس باطنی صدور حکم می‌کند و مواد ابتدایی خود را به عنوان موضوع و محمول، غالباً، از راه این دو دسته حواس کسب می‌نماید. هر چند او وجود را به عنوان محمول یا رابطه از پیش می‌شناسد، با ظهور نورانی آن ارتباط چندانی ندارد. عقل، مجهّز به نور اولیه‌ای است که آن را به صورت «هست» یا «است»، در تشکیل گزاره‌ها و اتصال بین دو امر به کار می‌گیرد؛ اما بدون معرفت اصحّ و ریاضت نفسانی، موهوب به نور ثانویه نمی‌شود. بنابراین، نور اولیه و طبیعی عقل، برای قالب‌بخشی به محتویات اوّلیه وجدان، تا به اندازه‌ای کفایت می‌کند که فرد با پاره‌ای از موقعیت‌های زندگی وفق پیدا کند؛ لیکن درک موقعیت‌های پیچیده‌تر و تفقه در باطن موقعیت‌های ساده و پیچیده، منوط به استمتاع از انوار شدیدتر و راسخ‌تر است.

۱. مقولات عشر عبارت‌اند از: جوهر، کمّ، کیف، اضافه، وضع، قوه، فعل، انفعال، زمان و مکان.

به عبارت بهتر، نفس ناطقه، در صورتی که با نظر به محدودیت‌های خلقی خود و جسم، بیندیشد، به غیر از قالب‌بندی وجود محض و یکپارچه، کاری از پیش نمی‌برد. این شناخت، خالی از شوائبی نیست که از جانب حدود خلقی، القاء شده‌اند. این حالت، زمانی به وقوع می‌پیوندد که شخص می‌کوشد فارغ از اصول ماورایی یا برخی از القائات بیرونی بیندیشد و حوائج و سوائق درونی نیز، به نفع خود، او را به گزینش برخی القائات و طرد برخی دیگر وادار می‌کند. نفس ناطقه، در این حالت، عزم جزم کرده است که با ابتدایی‌ترین و پیش‌دست‌ترین امکانات، بر هرج و مرج و نابسامانی وجدانی تفوق یابد. او بعد از اینکه نظام نظری محدود و مختصر خود را بنا کرد، به سراغ تکمیل بخش عملی و فنی خود می‌رود و اخلاق مختصّ به خود و هنر یا پیشه سازگار با شرایط خود را نیز ترتیب می‌دهد. این گونه عملکرد که چیزی نیست به غیر از تطبیق نظام‌های مستقلّ از «من» با شرایط و حدود «من»، در تفکّر راجع به مسائل الهی، به برپاکردن فرقه‌ها و برداشت‌های شخصی از دین، در مقیاس جزء و کلّ، چه درباره احکام جزئی و چه در اصول عقاید، منجر می‌شود. بدین ترتیب، اخلاق و دین شخصی پدید می‌آید و تلاش می‌کند موجودیت خود را مستقلّ از اخلاق و دین کلّی حفظ نماید. مادامی که نفس، به جای توفیق با حقیقت کلّ، توطئه می‌کند که حقیقت کلّی را با محدودیت خود سازگار نماید، از نور اشدّ و اشرف بی‌بهره است و آن را از پس حجاب خود می‌بیند که همان حدود خلقی اوست.

حکمت، از ریشه «حکم»، به معنای منعی که امر محکوم را سر و سامان می‌بخشد و شیء را به جانب اصلاح سوق می‌دهد (راغب اصفهانی، ۱۳۷۵: ۵۲۵) و هر چیز را در مکان لایق قرار می‌دهد، سند فعالیت انسان است، برای

خروج از این وضعیّت شخصی و تصنّعی به وضعیّت جمعی و انکشافی. به منظور نیل بدین غایت، سه طریقه کلی پیش راه انسان قرار داده شده است که عبارت‌اند از: انضباط، ادب و منسک. در نگاه اول، چنان است که گویی این سه، منفکّ از یکدیگر به ساحات پیشه‌وری، اخلاق و دین، تعلّق دارند؛ ولیکن با امعان نظر در این سه ساحت، معلوم می‌شود که دین و اخلاق، توأم با یکدیگر و به نحوی مقارن، در شکل‌گیری ساحات سه‌گانه و به‌طور کلی اقسام حکمت دخیل بوده‌اند؛ هرچند دین و اخلاق، بالمعنی الاخصّ، به ترتیب، در منسک و ادب تجلّی می‌کنند.

## ۱. انضباط

حضور دین و اخلاق در ساحت پیشه‌وری، به شکل قواعد رفتاری و گفتاری خاصی است که انضباط نامیده می‌شود. در واقع، سریان قاعده در بدنه پیشه‌وری، به شکل دقّت و همّتی است که با عنوان انضباط، از فردی خام و تازه‌کار، انسانی پخته و ماهر بیرون می‌آورد؛ بنابراین، انضباط، عامل تصقیل و تشکیل در نفسی است که در ابتدا به‌صورت سنگی نخراشیده، هیچ‌گونه بهره‌ای به بار نمی‌آورد. انضباط رفتاری و گفتاری حاکم بر نظام پیشه‌وری، از این سنگ نخراشیده، بنایی مستحکم و مفید می‌سازد که از عوامل اصلی صلاح و حیات اجتماعی محسوب می‌شود. «فتوّت‌نامه»‌های موجود در فرهنگ اسلامی، برخی سوتر/های شرقی، بهاگاوادگیتای هندی و شوالیه‌گری در غرب، نمونه‌هایی مشهورند از گنجینه‌های انضباط که راه و رسم تحوّل انسان را، از شخصی خام و منفرد به عضوی پخته و برجسته در شرق و غرب تعلیم می‌داده‌اند. آیین‌های فتوّت، در تمام حرفه‌های به‌ظاهر بشری از قبیل آهنگری،

چیت‌سازی، گل‌آرایی، شمشیرزنی و معماری، عجین با روش‌های دینی نظیر مراقبه و ذکر و همراه با دستورهای اخلاقی مانند رعایت ادب حضور نزد استاد، احترام به پیران، وقت‌شناسی و نشاط، تلفیقی نمونه از دین و اخلاق بوده‌اند.

به عنوان مثال، در کتاب *بهاگاوادگیتا*، «کریشنا» به «آرجونا» توصیه می‌کند که پیش از هر چیز، باید به پاس حواس پنجگانه بیردازد و مانند لاک‌پستی که دست و پاهای خود را به درون لاک خود جمع می‌کند، حواس خود را به درون بازگرداند و در یقین مراقبه آرام گیرد. (گیتا، ۱۳۸۵: ۷۹) آرجونا، شاهزاده‌ای است که خویشان و بستگان او، برضد او بسیج کرده‌اند و او در حالی به جنگ با آن‌ها می‌رود که دچار دلهره و تردید است. در این حال، کریشنا که در اصل نوعی الهه به‌شمار می‌رود، در هیئت ارباب‌ران، بر او ظاهر می‌شود و تردیدها و اضطراب‌های او را با القای ظرایف مذهبی و حتی آموزه‌های ژرف مابعدالطبیعی برطرف می‌کند.

نمونه فتوت‌نامه «آهنگران»، در فرهنگ ایرانی، یکی دیگر از نمونه‌های تلفیق دین و اخلاق در حوزه صناعات به‌شمار می‌رود. به مفاد این رساله، حضرت داوود علیه السلام که شخصیتی دینی است، سر سلسله آهنگران است. در بخشی از این رساله که به سبک پرسش و پاسخ نوشته شده است، وظایف یدی و لسانی مقارن با یکدیگر ذکر شده‌اند:

«سؤال: اگر ترا پرسند وقتی که انبر را به دست گیری چه می‌خوانی؟

جواب: بگویم «نار الله الموقده ...»

سؤال: اگر ترا پرسند وقتی که آهن را کشیده، بر سندان می‌نهی، چه می‌خوانی؟

جواب: بگویم «واتبع مله ابراهیم حنیفاً». (کربن، ۱۳۶۳: ۲۰۶)

نکته درخور توجه در اینجا، اتحاد سه گانه اخلاق، دین و حرفه است، تحت لوای نام شخصیت های مقدسی نظیر انبیاء که واسطه میان خالق و خلق اند. بر این اساس، شخصیت مذهبی، یگانه واعظ توصیه های اخلاقی و واضع احکام تشریعی نیست، بلکه با علم خود به اشیاء، مبادرت به تعلیم صناعاتی می کند که در قوام حیات اجتماعی نقش دارند و شبکه پیشه وری را درون فرهنگ فعلیت می بخشند. این تعالیم، مقدس اند، به این سبب که فرد و جامعه را از طور بدوئیت به طور مدنیت متحول می سازند، همچنانکه نور بدایی خالق، به ماده نامعین اولیه، شکل و صورت می بخشد. در حقیقت، انتساب فنون مختلف، به الهه های متکثر، در ادیان باستانی و قرارداد کربوبیان مقدس در مقام سرسلسله های نهایی حرفه ها در فرهنگ اسلامی و مسیحی، ریشه در این اعتقاد دارد که بدون دخالت نوری مفارق از جانب آسمان، تیرگی، خامی و معیشت ناشیانه از فرد و جامعه بشری زدوده نمی شود.

چنانکه از قرائن پیداست، در اصل، آیین فتوت با همه اشکال خود، در صدد آن است که به بهانه معیشت و مهارت، به اجرای مراوده اخلاقی و شور و حال مذهبی اقدام کند. با وجود این، صاحب فن، تنها در محدوده فعالیت خود و طبق مقررات، مبادی آداب دینی و اخلاق است. او به واسطه حرفه خود و رسوم آن با حقیقت ارتباط پیدا می کند و اغلب چیزهایی را می شناسد که به حرفه او مربوط می شوند. نزد او، آنچه با او و پیشه او ارتباط دارد، موجود است و آنچه خارج از این حیطه قرار دارد، منصب به عدم. این تفکیک سبب می شود که پیشه ور، بالنسبه، نیازمند گونه ای خلوت باشد؛ لذا تاریخ فتوت، همواره شاهد رهبانیت ها و انزواطلبی ها بوده است. خانقاه، معبد و لژ نمونه هایی هستند از میل اهل حرفه به جدایی از عام و خاص و اشتغال به علاقه.

استاد فنّ، غالباً خود را از دو سو زیر فشار می‌بیند: یک طرف، نهاد دولت که از او طمع دارد و طرف دیگر عموم مردم که کمابیش در انتظار محصول او هستند. برخی از استادان، به یکی از این دو طرف گرایش نشان می‌دهند و شمار کمی به هر دوی آن‌ها. به هر جهت، این کشمکش، افزون بر جنبه معیشتی و صنفی صناعات، اهل حرفه را در معرض موقعیت‌ها و ابتلاهای ویژه‌ای قرار می‌دهد. قحطی، کمبود مواد اولیه، رقابت، کساد بازار و فقدان استادان حقیقی از جمله موانع همیشگی در طریق فتوّت بوده‌اند. بر این نقائص، می‌بایست ذکر از آن فاصله طبقاتی به میان آوریم که به ایجاب مهارت، گریزناپذیر می‌نماید؛ زیرا فردی که با همّت و جدیّت، تن به انضباط طاقت‌فرسای حاکم بر نظام پیشه‌ای خاصّ می‌سپارد و سپس، به مرتبه استادی می‌رسد، از سر ضرورت و عادت، خود را برتر از عوام‌الناس و برخی دیگر از پیشه‌ها می‌داند؛ همچنان‌که این عامل به ایجاد کاست‌بندی‌های اجتماعی در بسیاری از جوامع کهن منجر شده است. به‌عنوان مثال، سلسله مراتب کاست‌ها در جامعه هندی، از این قرار بود: روحانیان (برهمن)، جنگجویان (کشتریان)، شاغلانِ حِرَف (ویشیان) و کارگران (شودران). (گیتا، ۱۳۸۵، ۲۰۷)

همچنین، انضباط اخلاقی دینی حرفه، گاه، تنها به‌عنوان نردبان ترقّی استفاده می‌شود، نردبانی که پس از استعمال آن و رسیدن به مقصود، به‌راحتی از آن چشم‌پوشی می‌کنند. انحطاط آیین‌های فتوّت، معمولاً به سبب از دست‌دادن آن مایه‌های اخلاقی و مذهبی بوده است که روزگاری عامل تحوّل نفوس خام به نفوس کارآمد و صالح بوده‌اند. صاحبان فنّی که پس از رسیدن به ذروة مهارت، رفته‌رفته جنبه‌های آیینی و ارزش‌های معنوی طریقت خود را کنار می‌گذاشته‌اند و تنها به وجوه معیشتی کار توجه نشان می‌داده‌اند، از مهمترین



عوامل سقوط و اضمحلال صناعات بوده‌اند؛ به طوری که، با گذشت ادوار، آن هم در معیت رشد فناوری نوین که گونه نازلی از مهارت را بر انسان تحمیل می‌کند، از آیین‌های واقعی و حقیقی آن، گاه چیزی به جز تشریفات مکرر باقی نمانده است. نمونه آن، وضعیت «فراماسونری» جدید است که زمانی به عنوان انجمن سرّی معماران، در سراسر اروپا و به ویژه در ایتالیا، به ساخت بناهای شکوهمند و کلیساها می‌پرداخت؛ حال آنکه در قرون اخیر، به غیر از نمادپرستی و انجام مراسم نمادین، چیزی از آن به جای نمانده است، تا جایی که یکی از اعضاء این نحله، غیرواقع‌مندی و جنبه تشریفاتی آن را خصیصه نیک آن برمی‌شمرد. (شابو، ۱۳۸۶: ۴۵)

## ۲. ادب خلاق

در کنار آداب رایج در نظام انضباطی که مبتنی بر باورهای مذهبی و اخلاقی‌اند و انسجام و دوام صنف را تضمین می‌کنند، موقعیتهای ویژه اخلاقی وجود دارد که به مثابه ساحتی مستقل از شبکه فن، انسان را در معرض آزمون قرار می‌دهند. ممکن است صاحب‌پیشه‌ای، هم در اطاعت از مقررات شغلی و هم در پشت سر نهادن آزمون‌های اخلاقی رایج در هر پیشه توفیق حاصل کند؛ اما این موفقیت‌ها، دالّ بر این نیست که او بتواند از موقعیت اخلاقی سرافرازانه گذر نماید؛ هرچند به نظر می‌رسد کسی که از انضباط شدید جان به در برده است، در عبور از موقعیت اخلاقی چندان دچار زحمت نمی‌شود. اینکه نفس شخصی، در روند تصقیل مبتنی بر انضباط، شفافیت یافته است، بالضروره، دلیل بر این نیست که او لطافت و ظرافت درک موقعیت اخلاقی را دارد و می‌تواند بدان وارد شود و با موفقیت از آن بیرون بیاید. به عبارت خلاصه‌تر، فرد منضبط،

در درجهٔ اول، خود را ملزم به انضباط در می‌یابد، نه ملزم به اخلاق. این در حالی است که بالاخره، دیر یا زود، موقعیت اخلاق خارج از سپهر وظیفه و حتی اخلاق کاری، بر او احاطه می‌یابد و او را دعوت می‌کند که بیرون از مرزهای شغلی، مهارت و خلاقیت دیگری را در اعماق خود جست‌وجو کند. این موقعیت، حتی گاهی خود حرفه او را بر سر پرتگاه قرار می‌دهد و بزرگترین وضعیت ابتلاء را برای فرد منضبط به وجود می‌آورد.

فی‌المثل، ممکن است فردی در رعایت اصل احترام و وفاداری به استادان، ارباب رجوع و صاحبان پیشه‌هایی که با حرفه او ارتباط دارند، به درستی عمل کند و به هنگام ارائه متاع مادی یا معنوی خود، منصفانه با دیگران سلوک کند؛ اما در خارج از این فضای آشنا که با کساد و رونق آن خو گرفته است، بسا که به خامی رفتار کند. مثلاً چنانچه روزی حین کار، فردی مظلوم به او پناه آورد و از او طلب کند که قرض‌هایش را بدهد یا او را در جایی مخفی کند، او با دستپاچگی، عذر آن شخص را بخواهد. البته چنین شکست اخلاقی و ضعف رفتاری، در اغلب کسانی که مأنوس با روند طبیعی و بی‌سر و صدای شغل روزمره‌اند، امری شایع و حتی بی‌چون و چراست. فرد شاغل، معمولاً موقعیت اخلاقی را در دسری تلقی می‌کند و با عنوان رهنر طریقت، بدان بدبین است؛ هرچند، در مقابل، طیف وسیعی از مبتدیان و شاغلان، برای گریز از انضباط طاقت‌فرسا، معمولاً موقعیت‌های کاذب اخلاقی را بهانه قرار می‌دهند و مترصد آن‌اند که اشاره‌ای اخلاقی از بیرون، آن‌ها را از دایرهٔ زحمت نجات بخشد.

تفوق بر موقعیت اخلاقی، با کمک شم اخلاقی ظریف میسر می‌شود که به‌صورت «ادب خلاق» نمود پیدا می‌کند. فرد منضبط، خالق محصولی مادی یا معنوی است، حال آنکه مبادی حقیقی اخلاق، به‌نحوی مضاعف، شم خلق فعلی

را دارد که حتّی از حوزهٔ تمرین و ممارست نیز خارج است. بنابراین، چه بسا فعل خَلّاقانه اخلاقی، فی البداهه و بدون تمرین قبلی از فرد مبادی اخلاق صادر شود. این فعل، در قیاس با نوری که از فعل استاد فن ساطع می‌شود، درخشان‌تر و خیره‌کننده‌تر است و به همان مقدار، نظم نیرومندتری بر طبیعت و عالم انسان‌ها اعمال می‌کند. البته امکان آن وجود دارد که شخصی، بر اثر تکرار، در انجام آداب خَلّاقانه مهارت یافته باشد و حتّی به پیشواز موقعیّت‌های خاصّ اخلاقی برود.

گفتنی است که این قلمرو، به معنای اصیل، میدان فتنه و ابتلای مؤمنان است. فردی که با ذکر شهادتین و پذیرش احکام عبادی، وارد جرگهٔ مؤمنان می‌شود، از طرف خداوند، در میادین متوالی بلا، آزمایش می‌شود تا نه تنها صدق ایمان او معلوم شود، بلکه در صورت استواری در ایمان، موجبات ترفیع او به مقامات برتر فراهم شود. بنابراین، درک موقعیت اخلاقی و شرکت در آن، افزون بر اینکه منوط به وجود شجاعت در نهاد مؤمن است، با ایمان فرد به سلسله درجات نیز ارتباط دارد. در این مقطع از ایمان، فتنه و بلا، به صورت در تنگ عمل می‌کند که افراد اندکی از آن عبور می‌کنند و به مرحله یا درجهٔ بعد صاعد می‌شوند. درحالی که فرد از میادین ابتلا در دنیا سرافرازانه می‌گذرد، درجهٔ اخروی او نیز بالاتر می‌رود؛ زیرا هر موقعیّت صعب و جانکاه اخلاقی، بخش زیادی از حدود نفسانی را که به صورت زنگار بر نفس به جای مانده‌اند، می‌زداید و با زدایش این تیرگی‌ها، نفس رخصت می‌یابد که به مرکز نور نزدیک‌تر شود. با توجّه به اینکه در این حیطه، صعود، با ایمان به غیب ارتباط دارد، ارشاد و وعدهٔ الهی امری ضروری و حتمی به نظر می‌رسد. در حقیقت، فرد مؤمن، علاوه بر اینکه باید با شَم حسّاس اخلاقی، فعل شایسته‌ای را در

قبال موقعیت صعب اتخاذ کند، می‌بایست اطمینان یابد که این فعل، سبب می‌شود او به درجات ارفع معنوی و اخروی عروج کند. از این قرار، تفوق بر موقعیت اخلاقی نیز با اتحاد دین و اخلاق و مداخله همزمان آن‌ها در ساحت عمل میسر می‌شود. در مرتبه بعد، اتحاد بین دین و اخلاق، آنجا تجلی می‌کند که فرد مکلف به ادای فعل دینی، انجام آن را بسی مشکل‌تر از مواقع معمول می‌بیند؛ مثلاً روزه در فصل تابستان یا ادامه به جهاد زمانی که یاران میدان را ترک کرده‌اند. مؤمنی که بالفرض، در جنگ «حنین»، با وجود پراکندگی دیگر مؤمنان، همچنان شمشیر می‌زند و گرد پیامبر ﷺ را خالی نمی‌کند، علاوه بر اطاعت از خداوند و ادای فعل واجب جهاد، فضائل وفا و شجاعت را نیز به منصفه ظهور می‌رساند. او تنها مجری دین نیست، بلکه تبلیغ و تعلیم دقایق اخلاق را نیز به عهده گرفته است؛ ضمن اینکه این امر، جز با مداخله مقام الوهیت به «سکینه» الهی و جنود ماوراء الطبیعی امکان‌پذیر نیست:

﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾؛ «سپس خداوند، سکینه خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرو فرستاد و لشکری نازل کرد که آن‌ها را نمی‌دیدند و کسانی را که کفر ورزیدند، عذاب داد و این است سزای کافران.» (توبه/ ۲۶)

### ۳. منسک سپاسگزاری

نفس ناطقه انسانی، حامل دو احساس است که آگاهانه یا ناآگاهانه، درون او فعالیت می‌کنند و رفتارهای او را تحت تأثیر قرار می‌دهند. این دو احساس ژرف، با خلقت نفس و خروج آن از طور علمی به طور موجود ارتباط دارد. طور اولیه نفس، ثبوت او در مقام علم الهی است. به عبارت دیگر، نفس، ابتدا

در حبس علمیّه به سر می برد و بعد به مقتضای کلمه «کن»، کسوت وجود به وی اعطاء شده، موجود می گردد، البته نه بدین معنا که دیگر متعلّق علم الهی نیست. (خوارزمی، ۱۳۸۷: ۵۷۴) بنابراین، نفس ناطقه، توأم با احساس «مَنّت» نسبت به حق تعالی که معطی وجود است، موجود می شود و این احساس، در کلّ سیر نزول و صعود با او عجین است، ولو آنکه در تکرّر متلاطم زندگی این جهانی، درک احساس مزبور، دستخوش شدّت و ضعف شود. وجود نفس، به حسّ ژرف مَنّت به درگاه موجد متعالی خود مزین است؛ هرچند انسان، برای ارضاء این حسّ، اغلب به رفتارهای شرک آمیز متوسّل می شود و مَنّان حقیقی را به دست فراموشی می سپارد.

لیکن با جداشدن نفس از بهشت های فرازین و تعلّق به بدنی جسمانی و کثیف، احساس دیگری نیز با سائقه نخستین قرین شد تا اینکه تار و پود حسّ معنوی انسان تکمیل شود. این حسّ، حاکی از دلّنگی عمیق نفس ناطقه در این عالم است. در واقع نفس، به عنوان نوری الهی، در ظلمات سه لایه ناسوت، زمین و جسم به تبعید رفته است. او در اینجا، احساس غربت می کند؛ مع هذا موجوداتی که پیرامون او را احاطه کرده اند، نسخه ها و مثال هایی هستند از آنچه او در عالم بالا سراغ دارد. بنابراین، بی خبر، خود را با آن ها مشغول می کند، بلکه از چنگال غربت و بیگانگی نجات یابد.

با این اوصاف، کالبد معنوی شخصیت، با دو حسّ ژرف مَنّت و غربت شناخته می شود که به صورت دو سائقه قدرتمند و سرّی، اعمال دینی و اخلاقی او را جهت می بخشد. نفس، با اتّباع حسّ مَنّت، نظام پرستش را کشف می کند و با آن هماهنگی می ورزد و با فهم عمیق نسبت به حسّ غربت، تلاش می کند با همزیستی صلح آمیز میان هموعان و عالمی که نسخه عالم محبوب اوست،

محیطی شبیه به آنچه در بالا می‌شناسد، ایجاد نماید. بنابراین، به یمن پیش‌حضور دو حسّ منت و غربت است که مواحی الهی مشتمل بر احکام تشریعی و مواعظ رفتاری و گفتاری، در فرد مستمع اثر می‌کند. سائقهٔ منت در برابر کسی که به او وجود بخشیده است و موجودیت او را همچنان حفظ می‌کند، خالی از هرگونه شائبهٔ دیگری، نفس را بر آستانهٔ تسلیم و تحمید می‌برد و سائقهٔ غربت، او را به همدردی با دیگران و برپاکردن بهشت زمینی دعوت می‌کند؛ زیرا نفس در می‌یابد که دیگری نیز مانند او دچار بیگانگی است و در پی آشنایی و امر آشنا، زمین را جست‌وجو می‌کند.

بنابراین، تدبّین به واسطهٔ منسک سپاسگزاری، بالذات، عملی/اخلاقی در قبال خداوند است و بالعرض، جاذب برکات الهی به سمت زمین. از آن سو، فعل اخلاقی، در وهلهٔ اول، تصدیق وجود است و در وهلهٔ بعد، اکرام ذوات متکثر که اولی، فعلی است با صبغهٔ دینی و دومی عین اخلاق متعارف است. پس تنها در ساحت یک دین است که حضور اخلاق در منسک دینی و حضور دین در ادب اخلاقی حفظ می‌شود و با تکمیل این رابطه، دین و اخلاق، در حالتی تنیده با هم و نافذ در قلمروی یکدیگر، بلوغ شخصیتی فرد انسانی را فراهم می‌کنند.

در پرتو این دو اصل که مناسک مذهبی، ادای دین نسبت به معطی وجود است و آداب اخلاقی، همدردی با موجودات، همه اعمال درونی و بیرونی انسان، صبغهٔ دینی اخلاقی پیدا می‌کند: بهره‌وری قاعده‌مند از عقل، به عنوان امانت الهی، فضیلت امانتداری را در بردارد و بذل توجه به دیگران، به مثابهٔ فضیلت صدقه است. علاوه بر این، بر پایهٔ اصل امتنان است که انسان، پس از توحید حق تعالی، بلافاصله، به فضیلت اخلاقی نیکی به والدین، در مقام علل

اعدادی ایجاد او مکلف می‌شود، همچنان که براساس اصل استغراب است که به انسان توصیه می‌شود با همسایگان به نیکی و آشنایی سلوک کند.

#### ۴. مقام اخلاق در مناسک و آداب

غلیان و خلجان نیازها و سائقه‌ها، بویژه زمانی که سراسر نفس را تسخیر کنند، انسان را به وضعیّت اضطرار و صرافت می‌کشاند، وضعیّتی که با چاشنی همت و اکسیر استقامت به وضعیّت/خلاص بدل می‌شود. اخلاص، کمال صرافت نفس است در واسپاری خود، به‌عنوان موجودی متناهی، به امری محیط و وسیع، به عنوان وجود نامتناهی. در این مسیر، هنگامی که نفس از طرق و وسائط اتّصال، فقط به‌عنوان وسیله اتّصال بهره می‌برد، اخلاص در او متحقّق گشته است.

در حیطة صنعت و فنّ، با پالایش و هدایت دو غریزه شهوت و غضب و با تمتّع از نگاه زیبایی‌شناسی و هنر که مفید تنسیق، تجمیل و عمارت است، پیشه‌ور، در هیئت عضوی از شبکه جماعات و اصناف ظاهر می‌شود و با پیوستن او به این شبکه که نسخه این جهانی نامتناهی است، تا حدّی احساس خرسندی می‌کند؛ اما با دعوت فرد به موقعیّت اخلاقی، نفس ناطقه، نه با شبکه‌ای ملموس و مادی، بلکه با سپهر وسیع‌تر و سرّی‌تری مواجه است که قوانین آن، قواعد صناعات را به خدمت و گاه به سخره می‌گیرد. با گردن نهادن نفس، بر قوانین این قلمرو، بخش دیگری از نیاز نفس به فنای در نامتناهی، برآورده می‌شود. در این مقطع، نفس، با دو سائقه خوف و رجا (ترس و امید) طیّ طریق می‌کند؛ درحالی‌که با دو سائقه ژرف امتنان و استغراب و احساس

سپاسگزاری و همدردی عمیق، درون نامتناهی حقیقی که نور گسترده ملک و ملکوت است، به مقام انجذاب شرفیاب می‌شود.

در هریک از مراحل فوق، حضور و مداخله همزمان، هماهنگ و همسوی دین و اخلاق، در قوالب مختلف، موجبات ارتقاء نفس ناطقه را در طریق برگزیده فراهم می‌کند. در هر سه مرحله، اطاعت از قواعد تکلیفی، به منظور اصلاح وضع فردی و اجتماعی انسان بر زمین، نقش محوری دارد؛ با وجود این، تحقق امر اصلاح که مقارن است با اتصال متناهی به نامتناهی، در گرو نحوه عملکرد فرد مکلف، به مثابه فاعل تکلیف است. این مطلب، با فضیلت اخلاص، ارتباط کامل دارد. تنها به واسطه اخلاص در انجام تکلیف است که اصلاح به بار می‌نشیند و چه در مقیاس جزء و چه به لحاظ کلّ، وضع انسان در حیات زمینی‌اش سر و سامان می‌یابد، و لو آنکه نیت افراد در جهت خیر منعقد شده باشد. به ثمر نشستن اخلاص، مستلزم آن است که فرد، نیت خود را تهذیب نماید و عمل خود را اعمّ از وظیفه شغلی، ادب اخلاقی و منسک آیینی، وقف نامتناهی کند. بنابراین، اخلاص، تنها فضیلتی است که خارج از قلمروی خاصّ، تنها به انسان اختصاص دارد و به عنوان مناط اصلی میان اخلاق و دین او مطرح می‌شود. هم فعل اخلاقی و هم واجب دینی، هر دو باید تحت لوای اخلاص عملی حرکت کنند. این عنصر اصلی در اتحاد فرد متناهی به حقیقت نامتناهی، فضیلتی است که به موجب آن، نفس ناطقه، از شوائب و عوائق ناشی از توجه به امر متناهی دیگر خلاصی می‌یابد و در باطن او، قصد مراوده با نامتناهی، بر عزم توجه به متناهی غلبه می‌کند. لذا، آن اخلاص نفس است که بر انعقاد نیت و تحقق عمل احاطه دارد و بدان‌ها سمت و سو می‌بخشد. در همین معنی است که سراینده «گیتا» می‌گوید:



«کسی که ثمره کار فرو گذاشته و به مقام رضای مطلق رسیده بی نیاز از همه چیز او اگر چه در کار است، همواره از کار فارغ است.» (گیتا، ۱۳۸۵: ۹۶)

در احادیث مکرّر از امام صادق علیه السلام، اصطلاحات فرقانی «حنیف» و «قلب سلیم»، با موضوع اخلاص مرتبط دانسته شده است. منظور از «حنیف»، فردی است که خالصانه و بی شائبه میل به عبادت بتها، خداوند متعال را پرستش می کند و مقصود از «قلب سلیم»، قلبی است که در آن، عوائق شرک و شک، فروافتاده است. (شیخ کلینی، ۱۳۷۵: ۴، ۵۷-۵۵) همچنین در حدیثی قدسی آمده است:

«الْأَخْلَاصُ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِي إِسْتَوْدَعْتَهُ قَلْبٌ مِنْ أَحَبِّتَ مِنْ عِبَادِي»؛  
«اخلاص، رازی از رازهای من است. آن را در قلب بنده ای به امانت می گذارم که دوستش داشته باشم.» (علامه مجلسی، ۱۴۰۳: ۶۷، ۲۴۹)

بنا به مضامین این احادیث، اخلاص، فضیلتی نیست که به راحتی کسب شود. البته امکان آن هست که فرد، بر لب پرتگاه عدم، یادی از وجود مطلق کند و با تمام همت خود جلب این توصیه شود، لیکن دوام این حالت، پس از رفع موقعیت اعدام و انعدام، ضمانت نشده است، همچنانکه قرآن کریم می فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾ \* فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَنْبُغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ؛ «او کسی است که شما را در خشکی و دریا حرکت می دهد تا آنگاه که در کشتی قرار گرفتید و بادهای موافق بر آن ها وزید و به آن شادمان شدند، باد کوبنده ای بر کشتی وزید و از هر طرف موجی آمد و پنداشتند که در احاطه آن ها قرار گرفته اند، خدا را

از سر/خلاص خواندند که اگر ما را نجات دهی، به قطع، از سپاسگزاران خواهیم بود. پس چون آن‌ها را نجات بخشید، بر زمین، بناحق، سرکشی کردند.» (یونس/ ۲۲ و ۲۳)

اخلاص مقیم در نفس، برخلاف وضع شایع در بغی و نقض عهد، عین دل برکندن از محدوده رذائل و شرایط حَلَقی است. در ابتدا شناخت حدود، دالّ بر معرفت صنع خداوند است؛ اما در ادامه، میل انسان به نامحدود، او را به تعدّی از حدود دعوت می‌کند که صور روشمند و پسندیده آن، مناسک و آداب دینی و اخلاقی است. لذا اخلاص، تنها به حوزه دین، در مقام شیوه عمل، یا فقط به حوزه اخلاق، در مقام فضیلت، تعلّق ندارد؛ بلکه برخاسته از خود نفس ناطقه است و در اعماق میل او به نامتناهی جای دارد. هر یک از سوانح و غرایز، ممکن است، به درجه‌ای از اخلاص، پالایش و والایش، ظاهر شود که در واقع، مبین میزان مهارت نفس ناطقه در الحاق به بحر نامتناهی است؛ لذا در کنار اصول و قواعد اخلاقی، این اصل که تحقق نتایج مقدّس و مبارک مناسک دینی و آداب اخلاقی، منوط به نحوه عملکرد فاعل مکلف است، حائز اهمیت فوق‌العاده‌ای است؛ تا جایی که می‌توان ادّعا کرد، ادای تکلیف بدون اخلاص در نیّت و عمل، بر فساد اوضاع می‌افزاید و انجام تکلیف مبتنی بر اخلاص قلبی و عملی، عین خلاص شخص از اغلال حَلَقی و حُلَقی و هدایت به سمت روشنایی است.

### نتیجه‌گیری

سه راه عمده ایصال هر شخص با ویژگی‌های محدود، به گستره‌ای نامحدود یا نسبتاً نامحدود، عبارت‌اند از: انضباط، ادب و منسک. انضباط، شخص را برای

پیوستن به شبکه‌ای بسط‌یافته از فنون و حرف آماده می‌کند. ادب، او را از موقعیت صعب اخلاقی به‌در می‌آورد و منسک، بر آمال و آلام او کارگر می‌افتد. انضباط، سبب تصعید و والایش غرایز شهوت و غضب او، ادب، پالایش سوانح خوف و رجای او و منسک، خرسندی فطریات امتنان و استغراب اوست. در هر سه مورد، دین و حیانی همراه با اخلاق الهی، در فرایند تنظیم آیین‌ها و شیوه‌ها مقدّم بوده‌اند. با این حال، هر چند انضباط، ادب و منسک، منابع و مناشی فراطبیعی و فرا بشری دارند، به‌ثمرنشدن آن‌ها، در گرو نحوه عملکرد فاعل مکلفی است که برای الحاق به نامتناهی بدان‌ها توسّل می‌جوید. در اینجا شرط اخلاص فرد، به عرصه وارد می‌شود؛ اگرچه خود وسائط سه‌گانه، نفس را از طریق ریاضت و تأمل، مهیای اخلاص می‌سازند، در وهله نخست، آن میزان تبثّل، اتّجاه و اهتمام شخص به سمت نامتناهی است که عنان انجام اعمال و پذیرش ریاضات و مشقّات را در روند تحوّل فرد به دست می‌گیرد. بنابراین، تک‌سائقة بنیادین اخلاص، نقش اصلی را در ارتفاع حدود و ایصال به سرچشمه همه حدود و اوصاف برعهده دارد و هر آنچه به‌عنوان موهبت به سمت زمین فرو فرستاده می‌شود، ناب و بی‌آلایش، به سمت آسمان باز می‌فرستد.

## منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- بهاگوادگیتا، ۱۳۸۵، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: نشر خوارزمی.
- ۳- خوارزمی، تاج الدین حسین، ۱۳۸۷، شرح فصوص الحکم، تهران: انتشارات بوستان کتاب.
- ۴- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، ۱۳۷۵، المفردات فی غرایب القرآن، ترجمه سید غلامرضا خسروی حسینی، تهران: انتشارات مرتضوی.
- ۵- شاپو، ژاک، ۱۳۸۶، فراماسونری، تاریخ، اسطوره، واقعیت، ترجمه حسن اروندی، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- ۶- شیخ کلینی، ۱۳۷۵، اصول کافی ۴، ترجمه آیت الله محمد باقر کمره‌ای، تهران: انتشارات اسوه.
- ۷- علامه مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳، بحارالانوار ۶۷، بیروت: منشورات مؤسسه الوفاء.
- ۸- کرین، هانری، ۱۳۶۳، آیین جوانمردی، ترجمه احسان نراقی، تهران: نشر نو.